



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث در مقام سوم، لعب با بردوباخت اما بدون آلات معده یا متعارفه؛ اعم از اینکه بازی همراه با بردوباخت باشد بدون آلات معده و متعارفه؛ یا اینکه بازی نیست بلکه یک فلسفه واقعی داشته و یک کار درست و اصولی و عقلایی است.

در اینجا هر دو مورد بحث است. مشهور این است که درجایی که بردوباخت باشد، تکلیفاً و وضعاً حرام است، ولو اینکه به غیر آلات معده باشد. در غیر آلات معده و متعارفه هم اگر بردوباخت بود فعل آن و تصرف در مالی هم که از قبل آن به دست می‌آید حرام است و معامله باطل است. این مشهور است.

ادله قول مشهور را بررسی می‌کردیم و گفتیم در مقابل قول مشهور دو قول است:

اقوال غیر مشهور

۱- حرمت وضعی بدون حرمت تکلیفی

یک قول است که حرمت وضعی دارد ولی حرمت تکلیفی ندارد که صاحب جواهر می‌فرمود؛ و ممکن است کسی به‌طور کلی بگوید اینجا اشکالی ندارد. این قائلی در خاصه ندارد ولی در عامه قائلانی دارد.

ادله حرمت وضعی و تکلیفی را به ترتیب بررسی می‌کردیم، اولین دلیل روایاتی بود که در آن واژه و مفهوم قمار آمده بود این را بررسی کردیم که کسانی مثل حضرت امام و بزرگانی می‌گویند قمار شامل بحث ما نمی‌شود و به نحوی قید آلات معده در مفهوم دخیل است.

گفتیم اظهر این است که قید آلات معده یا متعارفه مأخوذ نیست و قمار همان بردوباخت است. تا اینجا تردیدی نیست یعنی حداقل بر اساس استظهارات و دلایلمان عرض کردیم که مفهوم اصلی قمار آن است که «راهنه فغلبه»، این که در یک مغالبه‌ای رهنی و بردوباختی باشد؛ اما آلات معده فقط در مجمع البحرین آمده بود که کتاب لغوی متأخر



و ناظر به فرهنگ خاص متشرعه است، به این دلیل به این کتاب و فرمایش ایشان اعتباری نیست از این جهت به نظر می‌آید، برای صدق قمار همان مراهنه کافی است.

گفتیم احتمال قوی و اظهر این است که شبهه‌ای نیست که همه کتب لغوی متقدم می‌گویند: «مراهنه فغلبه» مراهنه و این‌ها آمده است و آلات معده و متعارفه در آن نیامده است این را استظهار کردیم.

در برابر کسانی که می‌گفتند قمار مقید به آلات است، گفتیم قمار مطلق مراهنه و بردوباخت است ولو آلات نباشد. سؤالی اینجا مطرح شد که مطلق افعالی که در آن مراهنه و بردوباخت باشد داخل در مفهوم قمار است یا اینکه قید دیگری دارد که باید لعب باشد و عرفاً باید بازی باشد این یک سؤالی بود که مطرح شد.

در پاسخ گفتیم که بعید نیست که در مفهوم قمار نوعی بازی مأخوذ باشد در بعضی از کتب متقدمین این لعب آمده است گرچه در بعضی نیامده است و همین‌که در بعضی از کتب متقدمین آمده است کافی است یکی از این دو روش را برویم جلو یا مطمئناً بگوییم که لعب عنوان مقوم مفهوم است که اگر این را بگوییم در مفهوم قمار باید قائل به تفصیل شویم و بگوییم مفهوم قمار شامل کارهای جدی که در آن بردوباخت است نمی‌شود و شامل چیزهایی می‌شود که جنبه بازی دارد و عرفاً می‌گویند که بازی است مثلاً فوتبال بازی عرفاً بازی است و اگر بردوباخت در آن قرار داده شود قمار می‌شود.

اما اگر یک کار جدی است، یک بحث علمی است مثلاً مطالعه کتاب است که بین چند نفر مسابقه می‌گذارند و یک مبلغی قرار می‌دهند هر که برد آن مبلغ مال او می‌شود ممکن است بگوییم قمار این را نمی‌گیرد، در صورتی که بگوییم لعب قید، مفهوم قمار است.

۲- شبهه مفهومی

وجه دیگر هم این است که بگوییم شبهه مفهومی می‌شود. اگر تردید داریم که قید لعب در مفهوم قمار مأخوذ است یا نیست، باز شبهه مفهومی می‌شود و باید قدر مُتَقِنِّ را گرفت آنجایی که از نظر عقلایی جنبه بازی دارد.

علی‌القاعده در اینجا ما باید یکی از این دو راه را برویم:

۱- یا بگوییم که لعب حتماً قید است؛



۲- یا اینکه بگوییم شک داریم و شبهه مفهومی است که باید قید بگیریم، یعنی قدر متیقن بگیریم.

بررسی دو احتمال

- روی احتمال اول بگوییم معنا لعب با بردوباخت است؛
 - در احتمال دوم نمی‌گوییم معنا این است، می‌گوییم که تردید داریم که معنا این است یا اعم است ولی بازهم شبهه مفهومی که شد قدر متیقن را اخذ کنیم و نتیجه یکی می‌شود.
- این‌که کسی این دو وجه را نپذیرد بگوید این لعب قید غالبی است که در بعضی کتب لغت آمده است یا عنوان مشیر است و مسائلی از این قبیل، این‌ها یک مقداری بعید است. ظاهرش این است که قید لعب دخالتی دارد.
- هر دو حالت آنجایی که بازی باشد پرهیز دارد، علی‌ای حال، این معنا هست اما آنجایی که بازی نیست و فعل جدی است خواندن کتاب یا حل یک مسئله علمی است مفهوم قمار آن را نمی‌گیرد. این نکته‌ای است که اینجا وجود دارد.
- این تفصیل در کلمات بزرگان وجود ندارد بعضی از بزرگان مثل حضرت امام می‌گویند که مفهوم قمار اینجا را نمی‌گیرد. بعضی هم مثلاً مواهب آقای سبحانی، جاهایی آمده است که قمار بحث مطلق بردوباخت را به غیر آلات می‌گیرد، در این اختلاف است.

نظر مختار در باب مفهوم قمار

ما در مفهوم قمار نظر سومی داریم نه همراه آن‌هایی هستیم که می‌گویند قمار مقید به آلات است و مطلق بردوباخت نیست - و لذا بحث ما را نمی‌گیرد - و نه همراه آن‌هایی هستیم که بحث ما را به‌طور مطلق می‌گیرند و می‌گویند قوام قمار به بردوباخت است و لا غیر.

قول به تفصیل

ما به تفصیل قائل هستیم می‌گوییم قمار مقید به آلات نیست، قید آن بردوباخت است آلات نیست، ولی قید دیگری دارد و آن این است که باید در امری باشد که بازی به حساب آید، یا به‌صورت اطمینانی یا با شبهه مفهومی به اخذ قدر متیقن. نتیجه این می‌شود که ما می‌گوییم مفهوم قماربازی است که در آن بردوباخت باشد، چه به آلات معده یا به غیر



آلات معده و متعارفه باشد؛ اما اگر در کارهای جدی با غرض عقلایی بردوباخت هست، قمار آن را نمی‌گیرد. این قول به تفصیل است.

بررسی کتب لغت

۱- در بعضی از کتب لغت متقدم حداقل لعب آمده است ظاهر عنوان هم این است که موضوعیت دارد؛ بنابراین لعب برای این قید است، لعب هم لعب عقلایی است یعنی آنچه عقلاً مردم آن را بازی می‌دهند. غیر لعب از اعمال جدی، داخل در این نمی‌آید. ما می‌گوییم یا قطعاً این‌طور است یا می‌گوییم تردید داریم دارید و باز هم قدر متیقن آن این است که لعب باشد. غیر از آن شبهه مفهومی است.

۲- در بعضی از کتب لغت لعب نیامده است ولی در بعضی از کتب متقدم لعب آمده است و این، لااقل شبهه مفهومی ایجاد می‌کند و کافی است برای این‌که ما قدر متیقن را بگیریم. بیش از این نمی‌توانیم مفهوم قمار را تسری دهیم. این فرق کرده است یعنی در انظار بزرگان بین دو نظر اول و دوم مردد است نظری که می‌گوید، قمار مقید به آلات است پس جایی که آلات نباشد دیگر قمار نیست.

۳- نظری که می‌گوید مقید نیست و ما بیشتر این را ترجیح دادیم به خاطر این‌که این قید متأخر است. ما نظر سوم را دادیم و گفتیم تا اینجا جایی که می‌گویید آلات، قید نیست همراه نظر دوم هستیم، ولی یک قید دیگری است که تفصیلی را در بحث ایجاد می‌کند و آن قید لعب است. ثمره بحث هم در اینجا این است که در مورد قمار هم ادله بر حرمت تکلیفی داریم هم حرمت وضعی و اگر قمار مطلق بردوباخت را در غیر آلات ولو در غیر لعب و در جای جدی باشد بگیرد، آنوقت این ادله هم حرمت تکلیفی و هم حرمت وضعی را می‌گوید. در این تردید کردیم و گفتیم ظاهراً این دلیل بیش از این نمی‌گیرد.

ما حصل بحث

فتحصّل مما ذكرنا:



۱- در دلیل اول که تمسک به ادله قمار بود، باید قائل به تفصیل شویم بگوئیم شامل آنجایی می‌شود که در بازی بردو باخت به غیر آلات است اما بردو باخت به غیر آلات در امور جدی و با غرض عقلایی، مشمول دلیل قمار نیست، این دلیل اول که حاصل آن این شد.

۲- دلیل دوم ادله‌ای است که در آن میسر آمده است چه آیات شریفه چه روایاتی که در آن میسر آمده است. ممکن است کسی بگوید که این‌ها میسر و همان قمار است و شامل همین بازی با غیر آلات هم می‌شود.

ان قلت

ممکن است استدلال جواب داده شود که در بحث‌های سابق در مفهوم میسر چهار احتمال دادیم و احتمال اظهر این بود که میسر آلات معده یا متعارفه قمار است، این معنای میسر است.

قلت

جوابی که به این استدلال داده شده است این است که بنابراین مبنایی که قبلاً اتخاذ شد که میسر به معنای آلات معده است، میسر دیگر شامل بحث ما نمی‌شود برای اینکه بحث ما در بردو باختی است که به غیر آلات معده و متعارف است این بحث مقام سوم است. اینجا با غیر آلات معده و متعارفه بازی و بردو باخت می‌کند و میسر به معنای آلات معده و متعارفه بود. موضوع باهم فرق دارد به این ادله نمی‌شود تمسک کرد. این جواب استدلال دوم است.

احتمالات موجود در باب «كُلُّ مَا قَوْمَرِ عَلَيْهِ فَهُوَ مَيْسِرٌ»

این جواب به نحوی شاید قابل مناقشه باشد برای اینکه ما میسر را ولو به معنای آلات گرفته‌ایم اما گفتیم در صحیحہ معمر بن خلاد که روایت اول باب صدوچهار بود آمده بود که؛ «النَّردُ وَالشَّطْرَنْجُ وَالْأَرْبَعَةُ عَشْرَ بِمَنْزِلَةِ وَاحِدَةٍ وَكُلُّ مَا قَوْمَرِ عَلَيْهِ فَهُوَ مَيْسِرٌ»^۱ قبلاً خیلی به این صحیحہ تمسک می‌کردیم که در اینجا می‌فرماید: «كُلُّ مَا قَوْمَرِ عَلَيْهِ فَهُوَ مَيْسِرٌ» یک توضیح تکراری در مورد «كل ما قومر به فهو میسر» بدهم تا وجه مناقشه روشن شود. گفتیم دو احتمال در باب «كُلُّ مَا قَوْمَرِ عَلَيْهِ» است:

^۱ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۳۲۳.



۱- یک احتمال این بود که «كُلُّ مَا قَوْمٍ» قומר به شأناً ما قומר به، یعنی آن چیزی که شأنیت مقامره دارد، آن وقت معنا این می‌شود که شطرنج و نرد میسر است و هر اسباب و وسیله‌ای که شأنیت دارد و معدّ و متعارف است که با آن بازی قمار می‌کنند آن هم میسر است.

یک احتمال بود که «ماقומר به» یعنی قומר به شأناً «ما فيه شأنية القمار» که همان ابزار و ادوات معده و متعارفه می‌شود اگر شأنی بگیریم «ماقומר به» عبارت اخرای ابزار و ادوات معده و متعارف می‌شود یعنی وسایلی که شأنیت دارد. چیزی که با آن بازی کنند معده است یا متعارف، این یک احتمال بود.

۲- احتمال دوم این بود که ما ظاهر اولیه‌ای را بگیریم و در اینجا بالفعل مقصود باشد «ماقומר به» یعنی «ما یتقامروا و یراهنه به بالفعل» یعنی هر وسیله‌ای که با آن بردوباخت می‌کنند، -کار به شأنیت نداریم، بالفعل-. آن وقتی که با آن بردوباخت می‌شود میسر است که مفهوم میسر همان ابزار و ادوات است ولی مادامی که بالفعل با آن تغامر می‌شود و لذا بحث ثابتی نیست، اگر با این بازی بردوباخت می‌کند میسر است، اگر بازی بردوباخت با آن نمی‌کند میسر نیست.

نتیجه دو دلیل این دو احتمالی بود که سابق دادیم که:

- احتمال اول «ما یتقامروا به شأناً» و نتیجه این می‌شد ابزار و حالات معده و متعارف است چه بالفعل باشد و چه بالفعل نباشد.

- احتمال دوم این بود که «ما یتقامر به بالفعل» همین الان با آن بردوباخت می‌کند که آن وقت این متفاوت با معنای اول می‌شد.

نسبت بین دو احتمال

بین این دو معنای شأنی و فعلی هم عموم و خصوص من وجه می‌شود، برای اینکه در ابزار و آلات معده‌ای که بالفعل با آن بردوباخت می‌کند مثل شطرنج، این قدر مُتَقَيَّن است شأنی بگیریم این هست، بالفعل هم بگیریم هست چون الان با آن بردوباخت می‌کند.



اما آنجایی که با آلات و ادوات معده است و بالفعل بردوباختی در آن نیست، می شود افتراق از ناحیه بالشائی، مصداق احتمال اول می شود ولی مصداق احتمال دوم نمی شود. از این طرف حالت سوم آنجایی که دارد با فوتبال بردوباخت یا با توپ دارد بردوباخت می کند اینجا بالفعل بردوباخت می کند این مصداق معنای دوم است ولی مصداق معنای اول نیست.

این دو احتمالی است که بیان کردیم بعید ندانستیم که اظهر حمل بر قומר به بالفعل باشد، اصل در افعال هم این است یعنی چیزی که در آن رهان است بردوباخت بالفعل است. از ظاهر همین معنای دوم است و این چیزی بود که قبلاً ترجیح دادیم.

استدلال به «میسر» و جواب از آن

با توضیحاتی که دادم به «میسر» استدلال شده است، جواب داده شد که میسر به معنای آلات است؛ و این جواب را بر مبنای خودمان نقد می کنیم می گوئیم میسر به معنای آلات بما هی آلات نیست بلکه به معنای ابزاری است که الان با آن بردوباخت می شود، چه معده و متعارفه باشد چه معده و متعارفه نباشد آن را می گیرد. آن وقت با این بیان که صحیحه معمر بن خلاد را ببینیم همه ادله آیات و روایاتی که راجع میسر است شامل آنجایی که بردوباخت باشد می شود. درواقع جایی که با توپ دارد بازی می کند همین توپ میسر می شود، چون این توپ وسیله برای بردوباخت شد؛ بنابراین احتمال کتاب میسر شد برای اینکه وسیله بردوباخت انجام گرفت.

نتیجه استدلال

بنابراین همان طور که ما دلیل قمار را به نحوی تام دانستیم، به برکت عنایت به صحیحه معمر بن خلاد و تفسیر دومی که از «كُلُّ مَا قَوْمَرِ عَلَيْهِ فَهُوَ مَيْسَرٌ» کردیم، میسر را هم دلیل تام می دانیم می گوئیم؛ «كل ما قומר به» یعنی بالفعل با آن بردوباخت انجام می شود میسر است. كل ما هم یعنی، هر چه می خواهد باشد، این هم دلیل دوم است.

بسیاری گفته اند دلیل اول تام نیست ولی ما گفتیم تام است بیشتر در دلیل دوم این جمعیت اکثریت غالب است که می گویند دلیل دوم تام نیست این هم ما گفتیم تام است و دلالت می کند.



مطلق بردوباخت یا بردوباخت مقید؟

نکته‌ای که ذیل دلیل اول گفتیم، در ذیل دلیل دوم هم قابل بررسی است و آن این است که ممکن است کسی سؤال کند که این مطلق آن چیزی است که بردوباخت می‌شود یا اینکه قیدی هم دارد؟

پاسخ

در قمار ما قائل به تفصیل شدیم گفتیم چیزی که در آن بردوباخت هست باید عرفاً بازی باشد و إلا اگر یک کار جدی عقلایی است ادله قمار آن را نمی‌گیرد.

در میسر با این تفصیلی که از «کل ما قورم به» به عمل آوردیم گفتیم دلالت می‌کند. آیا دلالت این مثل آنجا باز مقید است یا مطلق است. ممکن است کسی بگوید اینجا اطلاق آن کمی قوی‌تر است. آنجا می‌گفت قمار به لغت هم می‌رفتیم در لغت می‌گفت لعب و این‌ها قید داشت اما اینجا داریم که می‌گوید میسر است ولی اینجا الکلام الکلام، می‌گوییم اینجا هم قید دارد چون به معنی «کل ما قورم به» یعنی در مفهوم میسر باز «قورم» گرفته شد قورم بالفعل و در قمار گفتیم از نظر لغوی شامل آنجایی که غرض عقلایی باشد یا ابزار و ادواتی در کار نیست، خواندن کتاب یا حل یک مسئله علمی است یا معادله پیچیده است مفهوم قمار شامل آن‌ها نمی‌شود چون در مفهوم میسر هم اینجا ما قورم به تفسیر شد چون روایت معمر بن خلاد حاکم بر دلیل است.

می‌گوید: «کل ما قورم به» در مفهوم میسر قمار آورد، همان قیدی که در قمار بود که باید در لعب باشد. و إلا درجایی که غرض عقلایی باشد مشمول مفهوم قمار نیست، همان قید به واسطه اینجا می‌آید چون اینجا هم در مفهوم قورم آورد «قد قلنا أن القمار مأخوذ فی مفهومه اللعب فلا يشمل المراهنة فی غیر اللعب» باز هم تفصیل می‌شود. این هم نکته‌ای است که با آن متفاوت است.

جمع‌بندی بحث «میسر»

در بحث میسر بخواهیم جمع‌بندی کنیم مانند بحث قمار است یعنی سه نظر است:

۱- «میسر» مطلقاً شامل اینجا نمی‌شود؛

۲- شامل مفهوم اینجا می‌شود؛



۳- ما قائل به تفصیل هستیم و می‌گوییم تا وقتی که بازی در کار باشد شامل بردوباخت به غیر آلات معده می‌شود؛ اما آنجایی که جنبه عقلایی و غرض عقلایی دارد دلیل آن را نمی‌گیرد.

این هم باز تفصیل شد برخلاف آنچه معمولاً در اقوال و کلمات یا این طرفی هستند یا آن طرفی ما هم در دلیل اول و هم در دلیل دوم هم در مفهوم قمار هم در مفهوم میسر گفتیم راهنه در هرجایی باشد نه مطلقاً شامل بحث می‌شود، نه گفتیم اصلاً شامل اینجا نمی‌شود و مقید به جایی است که با آلات باشد.

می‌گوییم که مقید به آلات نیست اما لازم است لعب باشد. یا اطمیناناً یا شبهه مفهومی می‌گیریم که قدر متیقن آن این است، دلیل بیشتری ندارد. این تفاوت اصولی بود که ما در این دو دلیل با اعلام و بزرگانی که اینجا نظر دادند داشتیم. این هم دلیل دوم عمده در بحث.

دلیل سوم: سبق و رمایه

دلیل سوم سبق و رمایه را بحث می‌کنیم در روایاتی که در باب سبق و رمایه آمده است آن روایات مفید این است که مسابقه و بردوباخت درست نیست مگر در سه جایی که تعریف شده است. این را مکرر شنیده‌اید که در باب سبق و رمایه بردوباخت در اسب‌سواری و شترسواری و تیراندازی و چند جای مشخص، بردوباخت در اسلام جایز است.

دلیل سوم ظاهر روایاتی است که در سبق و رمایه وارد شده است و اطلاقی در آن‌ها هست که بردوباخت و مسابقه در هیچ جا درست نیست عَنْ حَفْصٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «لَا سَبَقَ إِلَّا فِي خُفٍّ أَوْ حَافِرٍ أَوْ نَصْلٍ يَعْْنِي النَّضَالُ»^۲ مگر در سه جا که اگر قاعده عامه در آنجا اثبات شد نیازی به مفهوم قمار و این حرف‌ها نداریم، می‌گوییم آنجا خود آن دلیل است گرچه ذیل آن یک مفهوم قمار آمده است، می‌گوییم اطلاق آن شامل بحث ما می‌شود ما می‌خواهیم ببینیم که بردوباختی که در غیر آلات قمار هست. درست است یا درست نیست؟ می‌گوییم اطلاقات آنجا می‌گوید بردوباخت هیچ جا جایز نیست مگر سه جا، در غیر آن جایز نیست.

در اسب‌سواری یک جهتی فلسفه‌ای دارد که این را عوض کرده است. مثل اینکه می‌گوییم «اکرم العالم إلا الفاسق» این اشکال دارد؟ ذات عالم مقتضی اکرام است می‌گوییم درست است که ذاتش است ولی اینجا فسق آمده است مانعش

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص: ۴۹۳.



شده است اینجا ذات بردوباخت حرام است ولی در مورد خُفّ و حافر و مسابقات به این شکل، فلسفه‌ای وجود داشته است مانع این شده است این را کنار زده است.

بحث سبق و رمایه را باید جای خودش بحث کنیم. عمده این است یعنی یک قاعده کلی می‌شود از آن روایات استفاده کرد که اصل بردوباخت این است که نباید باشد، جایز نیست، وضعاً یا تکلیفاً حرام است در جاهایی استثنایی دارد ببینیم اصل این قاعده را از این‌ها می‌شود استفاده کرد یا نه.

وسائلی که ما دادیم که چاپ انتشارات جامعه مدرسین جلد شانزدهم است کتاب سبق و رمایه، کتاب سبق و رمایه ابواب زیادی ندارد چهار باب دارد کلاً کتاب خیلی جمع‌وجوری است این روایات در باب سوم است. در این باب چند روایت است که این‌ها را مرور کنیم ببینیم می‌شود قاعده کلی به دست آوریم یا نه؟

روایت اول: روایت حفص

روایت اول از «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا سَبَقَ إِلَّا فِي خُفٍّ أَوْ حَافِرٍ أَوْ نَصْلٍ يَعْنِي النَّضَالَ»

نصل است یا نصل درواقع همان تیر و کمان است. این روایت می‌گوید مسابقه‌ای درست نیست مگر در خُفّ که خف را به شتر معنا کرده‌اند حافر هم یعنی اسب و نصل هم که همان تیر و کمان است در مسابقه با شتر یا اسب یا تیر و کمان سبق مانعی ندارد. این یک روایت.

بررسی سندی و دلالتی روایت

در این روایت باید چند نکته را بررسی کنیم؛

۱- اولین نکته و بحث در این روایت سند است که به نظر می‌آید این سند درست است و سند قابل قبولی است. حفص بن قیاس هم توثیق دارد اگر هم نباشد این ابی عمر از او نقل کرده است ولی فکر می‌کنم که توثیق دارد خوب این به لحاظ سند تام است.

۲- به لحاظ دلالت، نکته‌ای که در دلالت این است سبق است. سبق دو نوع قرائت دارد:

احتمال اول:



یک سَبَق و یک سَبَق، سَبَق که بگوییم یعنی مسابقه دادن، سَبَق یعنی مالی که برنده در مسابقه به دست می‌آورد «سَبَق بفتح الباء یعنی مایأخذه سابق و یکتسبه السابق» پس «سَبَق به سکون باء یعنی المغالبه والمسارعه و مسابقه» خود عمل مسابقه و اقدامی که دو نفر در دویدن یا چیز دیگر می‌کنند.

احتمال دوم:

سَبَق به فتح باء احتمال دوم است که به معنای ما یکتسبُ السابق، آن‌که سابق آن را به دست می‌آورد در لغت این‌طور معنا شده است.

بررسی احتمالات

- اگر احتمال اول باشد که «لَا سَبَقَ إِلَّا فِي خُفٍّ أَوْ حَافِرٍ أَوْ نَصْلٍ يَعْنِي النَّضَالَ» معنایش این است که مسابقه و عمل درست نیست و می‌تواند خیلی کار به بردوباخت نداشته باشد بلکه خود عمل درست نیست مگر در این چند جا، یعنی در جاهای دیگر مسابقه گذاشتن در غیر اسب و شتر و تیراندازی درست نیست اصل عمل درست نیست.

می‌تواند مطلق باشد چه بردوباخت باشد و چه نباشد. احتمال اول را می‌گوییم، می‌گوییم سبق داریم و سبق اگر سبق را بگیریم این می‌تواند مطلق باشد یعنی اینکه می‌گوید مسابقه درست نیست آن‌وقت حکم هم حکم تکلیفی می‌شود یعنی می‌گوییم مسابقه درست نیست مگر در سه جا؛ و جاهای دیگر نمی‌شود مسابقه گذاشت کاری به بردوباخت هم ندارد می‌تواند مطلق هم باشد. اصل مسابقه درست نیست اگر این باشد معنا این می‌شود که کل مسابقات مثلاً فوتبال یا والیبال است، جاهایی که مسابقه است اصلاً کاری به بردوباخت ندارد فقط مسابقه می‌گذارند که برنده‌ای پیدا شود. این درست نیست مگر در سه جا. اگر سبق را به معنای قرائت به سکون باء باشد.

اما اگر سبق باشد مسئله خیلی فرق می‌کند کار به مطلق فعل ندارد سبق همان رهان می‌شود می‌گوید؛ بردوباخت و مالی را از قَبَل این اکتساب کند درست نیست مگر در اینجا. آن‌وقت روایت از اصل عمل ساکت است و اصل اباحه بر آن حاکم است خود مسابقه منعی ندارد چیزی که روایت منع می‌کند این است که در یک مسابقه‌ای مالی در میان آید. اگر در مسابقه مالی به میان آمد و بردوباختی مطرح شد می‌گوید این درست نیست مگر در جاهای معین.



تفاوت دو احتمال زیاد می‌شود سبق که بگیریم یک معنایی می‌دهد که با بحث ما بی‌ارتباط نیست، چون بردوباختی که در غیر آلات است بالاخره یک نوع مسابقه است و بحث ما را می‌گیرد. منتها کمی شمول بیشتری دارد.

- اما اگر احتمال دوم بگیریم بحث ما را می‌گیرد که می‌گوید بردوباخت درست نیست و اما اگر بدون بردوباخت باشد، روایت کاری به آن ندارد. هر یک از این دو احتمال را بگیریم بحث ما داخل در روایت می‌شود. روایت می‌گوید که قدر مُتَبَقِّین این دو احتمال آنجایی است که مسابقه‌ای است که با بردوباخت است. این دو احتمال سَبَق و سَبَق هم که بگیرید بین آن‌ها عموم و خصوص مطلق است قدر متیقن آن، این می‌شود که مسابقه همراه با بردوباخت باشد. این قدر مُتَبَقِّین است سَبَق بگیرید این را تحریم می‌کند سَبَق هم بگیرید این را تحریم می‌کند پس اینجا قدر مُتَبَقِّین است، منتها سَبَق که بگیرید یک قاعده عام‌تر است مطلق بازی را منع می‌کند، اما سَبَق را بگیرید خصوص آنجایی که بردوباخت باشد منع می‌کند.

نکات موجود در مورد «سبق»

بین این دو احتمال چه باید بگوییم؟ ظاهر این است که نمی‌شود تعیین کرد که سَبَق است یا سَبَق، اینجا دو نکته وجود دارد که باید توجه کرد؛

۱- یکی این‌که حتی اگر سَبَق باشد احتمال اول سکون باء هم باشد ولو ظاهر آن اطلاق دارد ولی به احتمال بسیار قوی انصراف به بردوباخت دارد علتش هم این است که خیلی بعید است کسی بگوید مطلق مغالبه اشکال دارد گرچه برخی قائل شدند. خیلی بعید است که مطلق باشد و انصراف آن قوی است.

۲- ثانیاً اگر هم کسی انصراف را نگوید و بگوید اگر سَبَق باشد اطلاق دارد، یعنی مطلق مسابقه، بردوباخت باشد یا نباشد. اگر هم کسی این را بگوید و انصراف را نپذیرد دلیل اجمال پیدا می‌کند اختلاف نسخه است، اختلاف قرائت است نمی‌دانیم سَبَق است یا سَبَق، وقتی اختلاف نسخه است و راهی برای تعیین نبود، قرینه‌ای هم نبود، باید قدر مُتَبَقِّین را بگیریم قدر متیقن آنجا است که بردوباخت باشد اما آنجایی که بردوباخت نباشد تردید داریم اگر سَبَق باشد آن را می‌گیرد اگر سَبَق باشد آن را نمی‌گیرد. اختلاف قرائت در اینجا مثل شبهه مفهومی و مشترک لفظی است. همان قاعده‌ای که ما در مشترک لفظی و در شبهه مفهومی می‌گفتیم در اختلاف قرائات و اجمال هم می‌آید، قاعده این بود که می‌گفتیم یک‌وقت شبهه و تردید بین دو چیز متباین



است وقتی که مردد مشتبّه شد کل دلیل ساقط می شود چون نمی دانیم معنای آن کدام است دو چیز متباین است و ساقط می شود اما اگر معنا اقل و اکثر شد چه مشترک لفظی باشد یا شبهه مفهومیّه باشد یا اختلاف قرائت مثل اینجا باشد وقتی که اقل و اکثر باشد ما اقل قدر مُتَبَقِّین را می گیریم در مابقی دلیل ساقط می شود و جواب به اصل می کنیم. اینجا هم سَبَق و سَبَق یک قدر مُتَبَقِّین دارد آنجایی که مسابقه با بردوباخت است این را می گیریم می گوئیم دلیل منع می کند اما فراتر از آن، آنجایی که بردوباخت نیست این محل تردید است از حُجیت در این اکثر و محل تردید ساقط می شود و آن وقت قدر مُتَبَقِّین این دلیل آنجایی می شود که بازی با بردوباخت هست و این یک بحثی که در دلالت این است بحث های دیگری هم هست بحث می کنیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد.